

## بسم الله الرحمن الرحيم

- ✓ حقیر هیچگونه ادعایی مبنی بر انتساب این عبارات به استاد گرانقدر ندارم.
- ✓ از آنجاکه متن کتاب شریف نهایه از نرم افزار نور برداشته شده است، استفاده از این متن صرفاً برای ۱-طلاب و ۲-دارندگان نرم افزار آثار علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) مجاز است.
- ✓ توضیحات رنگ‌ها: سبز ← مطلب بالادستی؛ آبی ← ذیل سبز؛ طوسی ← ذیل آبی؛ زرد ← مهم.

### #جلسه ۱۳۶: ۹۸۰۹۲۰

يَا عَلِيُّ قُلْ لِّكَ طَلَبُ الْحَوَائِجِ مِنَ النَّاسِ هُوَ الْغِنَى الْخَاصُّ وَ كَثْرَةُ الْحَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ مَذَلَّةٌ وَ هُوَ الْفَقْرُ الْخَاصُّ [خب یک فقر و غنای ظاهری داریم بالاخره ما معمولاً بلحاظ ظاهر کسی را که امکانات معتنابه‌ای برای زندگی نداشته باشد فقیر حساب میکنیم و کسی هم که بلحاظ مالی دارای مکتد باشد غنی بحساب می‌آوریم. اینجا مسائل فراوانی مطرح است و اغلب به آن توجه نمیشود. مثلاً شرایط شخصی، خانوادگی، محلی و منطقه‌ای همگی حتی بلحاظ مسائل ظاهری، در اینکه کسی را بلحاظ ظاهری فقیر یا غنی بدانیم موثر است اما اغلب به اینها توجه نمیشود و فقط مال را ملاک قرار میدهند و میگویند تا فلان قدر زیر خط فقر است و از آنجا به بعد بالای خط فقر. درحالیکه اغلب این‌ها واقعیت ندارد. یعنی خیلی مسائل دخیل است تا کسی حتی بلحاظ ظاهری، فقیر بحساب بیاید یا نیاید. تعریفی که در مباحث فقهی داریم تعریف بسیار دقیقی است.

اما یک فقر و غنای دیگر داریم و آن فقر و غنای روانی است. دقت داشته باشید این، غیر از فقر و غنای روحی و معنوی است. در این اصطلاح، غنی کسی است که ثروت‌های فراوان معنوی و ایمان بسیار بالایی دارد و فقیر کسی است که در علم و عمل و ایمان و مانند آن، دارای نقص باشد. خب اگر چه درباره این معنا از فقر و غنا نیز روایات فراوان داریم اما آنچه در این روایت مد نظر حضرت ﷺ است فقر و غنای روان‌شناختی است. یعنی همین فقر و غنای ظاهری که ابتدا گفتیم، اگر در او عمیق شویم متوجه میشویم ریشه اصلی‌اش در مسائل روحی و روانی انسان است. چه بسا افرادی که بلحاظ ظاهر، امکانات و سرمایه فراوان دارند اما چون دائماً چشم طمع به ثروت و مال دیگران دارند حقیقتاً فقیرند؛ و چه بسیار افرادی که در ظاهر امکانات مالی وسیعی ندارند اما چون دستشان در مسائل مالی بطرف این و آن دراز نیست و مناعت طبع دارند حقیقتاً احساس غنا و بی‌نیازی در آن‌ها وجود دارد. یعنی دقیقاً همان حالتی که ثروتمندان در ظاهر دارند. [قُلْ لِّكَ طَلَبُ الْحَوَائِجِ مِنَ النَّاسِ هُوَ الْغِنَى الْخَاصُّ] [این را هم توجه داشته باشید گاهی انسان جلوی خودش را میگیرد که از دیگران چیزی نخواهد خب این حالت اگر چه خوب است و در مسیر غنی‌شدن است اما عالی نیست؛ عالی‌اش آن است که انسان در درونش نیز مطالبه اموال دیگران را نداشته باشد و چشم‌داشتی به امکانات دیگران نداشته باشد. اصل این است که انسان متوجه باشد روزی او در دست خداوند متعال است. در روایت از امام عسکری ﷺ داریم که «لَا تُسَبِّقْ بَطِيءٌ بِحَظِّهِ وَلَا يُدْرِكُ حَرِيصٌ مَا لَمْ يُقَدَّرْ لَهُ» یعنی اینگونه نیست که کسی که آرام و خوش به سمت روزی‌اش حرکت میکند دیگری میتواند بر او سبقت گرفته و روزی‌های او را تصاحب کند و همچنین اینجور نیست که کسی که خیلی حرص میزند بتواند آنچه را که برای او تقدیر نشده بدست آورد. بطیء در تقابل با حریص است و معنای آن انسان بی‌کار و تنبل و بی‌عار نیست. در عین اینکه دارد زحمتش را میکشد و تلاشش را میکند اما اینگونه نیست که خیلی حرص بزند و خودش را بکشد و بسوی این و آن، دست دراز کند و چالپوسی داشته باشد و برای مسائل مالی‌اش از دین و شرف و انسانیتش بگذارد.

اگر انسان بصورت متعارف و عادی وظایفش را انجام دهد آنچه که بناست به او برسد میرسد. خداوند اجازه نمیدهد که انسان بخاطر مسائل مالی نزد دیگران تحقیر شود مگر اینکه انسان خودش زمینه تحقیر را فراهم کند. خب باید کمی صبر کرد. مثلاً طلبه‌ها که از چند جهت در مضیقه‌اند هم از جهت مسائل مالی‌ای که دارند و هم از جهت تصوراتی که دیگران راجع به این‌ها دارند. خب باید مراقبت نمود. مبدا درس خواندن و وظیفه‌های اصلی ما، تابع اشتغال و درآمد ما باشد بلکه برعکس باید باشد. ما در مسیر کارهای طلبگی باید زندگی‌مان تأمین شود نه اینکه برای تأمین زندگی، از وظایفمان بکاهیم. خیلی توجه کنیم. ما در اصل اصل طلبه‌ایم و این راه را انتخاب کرده‌ایم. البته باید تدبیر هم داشت هم نسبت به خودمان و هم نسبت به شریک زندگی‌مان. [و كَثْرَةُ الْحَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ مَذَلَّةٌ وَ هُوَ الْفَقْرُ الْخَاصُّ]. [چقدر بد است حالا انتخابات مجلس هم نزدیک است، برخی اوقات یک طلبه با لباس دنبال این و آن میدود و وقتی به او میگوئی، میگوید وظیفه الهی من این است! البته نمیگوئیم کسی وارد این فضاها نشود اتفاقاً اگر آن فضای خاص پیش بیاید باید وارد شود و تمام تلاشش را بکار ببرد اما دویدن برای افراد معلوم الحال و در سیستم‌های معلوم الحال خیلی زشت است. اگر سایر افراد برای چنین مطامعی بدون آنقدر ایمانشان ضربه نمیبیند که یک طلبه از بودن در چنین فضایی ضربه میبیند و اگر این مسیر را همچنان ادامه دهد قطعاً تمام ایمان از او گرفته خواهد شد. و هیچ بعید ندانید که ما در مسیری بیفتیم که ذره‌ای ایمان در آن وجود نداشته باشد. کسی که با دین خدا بازی بکند و آن را به ثمن بخش بفروشد ذره‌ای از ایمان که سعادت حقیقی انسان است در او باقی نخواهد ماند.]

### {خلاصه‌ای از مرحله پنجم با نگرش اصالة الوجودی}

در طول این مرحله علامه به تبع صدر المتألهین چندین بار، خوانش وجودی از مباحث مطرح شده، ارائه فرمودند. همچنین در مواضع مختلف این مرحله گفتیم انتظار ما این است که تمام این مباحث، به خوانش اصالة الوجودی بازخوانی شود و تأکید کردیم که این، به معنای حذف خوانش اصالت ماهوی نیست بلکه تعمیق نگاه به ابعاد ماهوی اشیاء است.

در ابتدا آمدم چيستی ماهیت را مطرح نمودیم و همانجا بحث خوانش وجودی - یعنی نسبت وجود و ماهیت - نیز طرح گردید. سپس اعتبارات ماهیت را بیان نمودیم. بعد از آن بحث کلیت و جزئیت پیش کشیده شد و علامه در آنجا با نگرش وجودی و با توجه به اصالت وجود بحث را پیش بردند. در آنجا گفته شد ماهیت بلحاظ عوارضی که از ناحیه معقولات ثانی فلسفی میتواند داشته باشد گاهی جزئی (متشخص خارجی) است و گاهی کلی (در فضای ذهن). سپس در ادامه، لنگه کلیت را مورد توجه قرار دادیم و گفتیم نوعیت و فصلیت و جنسیت، در حقیقت معقولات ثالث و رابع اند یعنی عناوینی هستند که از طریق کلیت (که خودش معقول ثانی است)، عارض بر ماهیت میشود. حتی درباره حقیقت فصل اخیر، هنگام نقل عباراتی از صدر المتألهین که میگفت فصل اخیر نحوه وجود است (طیف اول از عبارات ملاصدرا که در جلسه ۱۳۴ گذشت)، تذکر دادیم که گمان نکنید مراد وی از نحوه وجود، خود وجود بما هو وجود (یعنی وجود اصیل خارجی) است زیرا شکل گیری فصل و همچنین نوع و جنس، در فضای کلیت ماهوی مطرح است. و بمحض اینکه جزئیت بیاید از فضای کلیت خارج شده و افراد خواهیم داشت. **پایان**

بحث در این بود که این ماهیت کلیه نوعیه که بحسب ذاتش میتواند افراد متعددی داشته باشد آیا همیشه اینگونه است؟ یا نه، برخی از انواع داریم که در خارج فقط یک دارند؟ یعنی آیا ماهیت نوعیه در مقام تشخص خارجی و تفرد نیز میتواند افراد متعدد داشته باشد یا خیر؟ خیلی توجه کنید، تأکید ما بر این است که ماهیت نوعیه بماه ماهیت نوعیه، کلی است و ذاتاً قابل صدق بر افراد کثیر است؛ اما هنگامی که پای وجود خارجی به میان می آید، بحث حاضر شکل میگیرد.

در جلسه قبل چهار فرض مطرح فرمودند که سه فرض اولیه منتهی به این میشد که ماهیت نوعیه اصلاً تحقق خارجی نیابد. حالت چهارم این است که زمینه و عامل و سبب کثرت افرادی، خارج از ذات و در واقع عرض مفارق ماهیت نوعیه باشد. یعنی با آمدن فلان عرض مفارق، فرد ۱ و با آمدن عرض مفارقی دیگر فرد ۲ درست شود. مراد از این اعراض مفارق، اندازه ها، رنگ ها، انواع فعل و انفعال ها و... است.

طبیعتاً برای اینکه پای اعراض مفارق به میان بیاید باید مسأله امکان استعدادی وجود داشته باشد زیرا اعراض مفارق، میتوانند باشند و میتوانند نباشند.

از طرفی دیگر امکان استعدادی در جایی مطرح است که ماده وجود داشته باشد یعنی همان جوهر پایه ای که منشأ همه شدن ها و قابلیت ها است.

بنابراین فقط ماهیات نوعیه مادی هستند که میتوانند کثرت افرادی داشته باشند و نتیجه بعدی این است که منشأ حقیقی تکثر، وجود ماده است.

بنابراین ماهیات نوعیه مجرد از ماده - البته بر فرض اثبات -، قطعاً نمیتوانند تکثر افرادی داشته باشند، یعنی یا متحقق نمیشوند و یا اگر بشوند منحصر در یک فرد هستند.

و علی التقدير الرابع كانت الكثرة بعرض مفارق يعرض النوع، تتحقق بانضمامه إليه و عدم انضمامه الكثرة

حالت چهارم این است که عامل کثرت، عرض مفارق باشد، بگونه ای که کثرت افرادی بوسیله انضمام یا عدم انضمام او به ماهیت نوعیه، متحقق میشود.

- مثل حروف الفبا که اگرچه خودشان محدود هستند اما تمام لغات با این همه گستردگی، همگی از تضارت همین حروف محدود بوجود می‌آیند.
- این را هم **توجه** داشته باشید که اگرچه الآن در بستر نگاه حکمت مشائی هستیم که تشخص را زیر سر اعراض مفارق میدانند؛ اما این سخن‌ها حتی در بستر نگاه حکمت متعالیه نیز همینگونه است. یعنی ولو حکمت متعالیه، تشخص را زیر سر وجود میدانند اما میگویند اعراض، امارات و پیامدهای تشخص‌اند. به بیان دیگر، تكثر وجودی قطعاً همراه با تكثر اعراض مفارق است. یعنی بمحض شکل‌گیری تشخص‌های وجودی، مکان‌ها تغییر میکنند زمان‌ها، وضع‌ها، رنگ‌ها، اندازه‌ها و همه اعراض مفارق تغییر میکنند.

### و کل عرض مفارق يتوقف عروضه على سبق إمكان حامله المادة

- عروض اعراض مفارق، متوقف است بر اینکه پیش‌تر امکان استعدادی‌شان باشد؛ و امکان استعدادی یک عرض و حقیقت وجودی است و نیاز به جوهر دارد؛ آن جوهر که حامل و منشأ امکان استعدادی است، همان ماده‌ی اولی است
- اگر هم ماده‌ی ثانیه یا ثالثه و... حامل امکان استعدادی هستند به تبع ماده‌ی نخستین‌شان است.

### فيكون النوع ماديا بالضرورة

- پس این نوع - که با اعراض مفارق متکثر شده است - قطعاً مرتبط با ماده می‌باشد (خواه ذاتاً و فعلاً، خواه فقط فعلاً و در مقام انجام فعل)

### فكل نوع كثير الأفراد فهو مادي

- دوباره تأکید میکنیم که وقتی میگوییم «کثیر الأفراد است»، یعنی میتواند افراد کثیر داشته باشد کما اینکه میتواند یک فرد داشته باشد و کما اینکه میتواند اصلاً هیچ فردی نداشته باشد.

### و ينعكس بعكس النقيض إلى «أن كل نوع مجرد فهو منحصر في فرد» و هو المطلوب.

- کل ما ليس بمادي فهو ليس بكثير الأفراد یعنی اگر بخواهد در خارج متحقق شود، قطعاً متفرد است.

## المرحلة السادسة في المقولات العشر

- نکته ۱:** از یک جهت، مباحث مرحله ۶ ادامه مباحث مرحله ۵ است و این‌ها در یک راستا قرار دارند. طبیعتاً همان دو سوال و جوابی که در ابتدای مرحله ۵ آوردیم اینجا هم مطرح است. یعنی اگرچه این مباحث مربوط به ماهیت است و بنا بوده که در این علم از عوارض ذاتی وجود بحث کنیم، اما اولاً ماهیت از عوارض ذاتی وجود است و ثانیاً تمام این مباحث این قابلیت را دارند که به خوانش اصالت وجودی، بازخوانی شوند.

- نکته ۲:** هم در بدایه و هم در اینجا، عنوان مرحله، «مقولات عشر» است و این، عنوانی است که بیشتر در کتب منطقی از آن استفاده میشود؛ اما این بحث در کتب فلسفی از همان ابتدا با عنوان «جواهر و اعراض» مطرح شده است. پس اگر بخواهیم جنبه‌های فلسفی را بیشتر مد نظر داشته باشیم همین عنوان «جواهر و اعراض» بهتر است.

منطق دان بلحاظ اینکه در بحث معرف، نیاز به بیان مثال داشت، به ناچار مسأله رده بندی اشیاء از منظر بُعد ماهوی را وارد مباحث خود کرد. پس بحث از مقولات به هیچ وجه منطقی نیست،<sup>۱</sup> بله منطق دان وقتی آن را طرح کرد، عنوان «مقولات» به آن داد بدلیل اینکه او بدنبال تعریف و حمل و محمول و مقول و اینهاست. اما فیلسوف اینها را بعنوان جواهر و اعراض می شناسد زیرا او با واقعیات خارجی روبروست منتها از منظر ابعاد ماهوی.

**نکته ۳:** این مرحله در بدایه مشتمل بر ۱۳ فصل بود اما در اینجا مفصل تر یعنی در قالب ۲۱ فصل مطرح میشود. فصل ۱ پیرامون کل مقولات است. فصل ۲ تا پایان فصل ۷ راجع به جواهر است و فصل ۸ تا آخر مرحله درباره اعراض.

**نکته ۴:** این بحث، محل تلاقی طبیعیات با فلسفه است. صدر المتألهین دو جلد کامل از اسفار یعنی جلد ۴ و ۵ را اختصاص به طبیعیات داده است.<sup>۲</sup>

### و هي الأجناس العالية التي إليها تنتهي الماهيات بالتحليل و فيها واحد و عشرون فصلا

مقولات عشر اجناس عالییه ای هستند [که بالاتر از آنها هیچ جنسی نیست] و تمام ماهیات با تحلیل عقلی به اینها میرسد.

- تحلیل عقلی همان است که جزء اعم و اخص برای ماهیت - البته منفعلاً از واقع - لحاظ میکند و دوباره جنسی بالاتر و بالاتر و همینطور پیش میرود تا به جنس الأجناسها میرسد.
- خیلی خوب بود در ابتدای این مرحله، معیارهای شناخت مفاهیم ماهوی مطرح میشد. یعنی اگر در برخی از دورانهای فلسفی این نیاز وجود نداشت، الآن این نیاز احساس میشود. زیرا اینگونه نیست که فقط دو صنف مفهوم داشته باشیم و براحتی بتوانیم آنها را از یکدیگر تفکیک کنیم بلکه بغیر از مفاهیم وجودی و ماهوی، مفاهیم بسیار دیگری وجود دارد، در نتیجه باید ملاک هایی مشخص گردد تا دقیقاً بتوانیم مفاهیم ماهوی را از غیر آنها بشناسیم.
- چه بسا اگر این مفاهیم، دقیق شناسایی شود تحولاتی در مسیر رده بندی مقولات صورت بگیرد. به بیان دیگر چون این رده بندی رها شد و امتداد نیافت و رده بندی های دیگری جای آن را گرفت، تأثیر آن را در زیر مجموعه ها مشاهده نمیکنیم. اگر این بحث، جدی گرفته شود به تمام علوم، رنگ میزند؛ زیرا تمام علوم، پردازش های ویژه در این رده های ده گانه است. کم و زیاد شدن اینها بلحاظ روشی و هدفی، در تمام علوم تأثیر خواهد گذاشت و ان شاء الله در طول این مرحله به برخی از این نکات و امتدادها اشاره خواهیم نمود.

<sup>۱</sup> البته اینکه چه نوع نگاهی سبب شکل گیری رده بندی مقولات شد، خودش جای تأمل دارد. یعنی نگاه فلسفی سبب شکل گیری اینها شد یا نگاه تجربی و یا نگاه الهیاتی و یا ترکیبی از همه اینها.

<sup>۲</sup> اینجا استاد عزیز، درد دلشان را شد و دقایقی پیرامون فاجعه ای که غریبه ها بر سر حوزه های علمییه آوردند و علمی که مهد آنها حوزه عملیه بود (ریاضی، هیئت، سیاست و...) را یکی یکی از حوزه جدا ساختند و این باور را که این علوم چه ربطی به روحانیون دارد، حتی در خود حوزویان نیز رسوخ دادند و حالا هم همان بلا را دارند آرام آرام بر سر فلسفه و تفسیر و علوم قرآنی و عرفان و اخلاق... می آورند، سخن گفتند. و تا شمایی مخاطب وارد این فضاها نشده باشید از عمق این جراحی خبردار نخواهید شد.